

یادداشت‌های شاهنامه (۵)

سید احمد رضا قائم مقامی

| ۲۰۹-۲۱۸ |



Notes on Shahnameh (5)

Seyyed Ahmad Reza Qaim Maqami

In memory of Dr. Shahram Azadiyan (1352-1402)

Abstract: The topic of this issue of «Notes on Shahnameh» is a discussion about the two words «Dīnāvar» and «Khishkār». The commentators of the Shahnameh, as far as the author of this essay knows, have not discussed precisely the meaning and recording of these two words, and if some have mentioned them correctly, their opinions have been lost in the incorrect words of others. Dīnāvar is a variant of the word Dīnvar, and Khishkār is the same familiar word in Pahlavi books and treatises, meaning «dutiful» and «honest man», and contrary to what some say, it has no relationship with the Persian word «Khish», the plow a famous agricultural tool, of course. An attempt has been made to substantiate these two points with the evidence of Persian and Pahlavi writings.

Keywords: Shahnameh, Lexicography, Etymology, Pahlavi literature, Dīnāvar, Khishkār.

چکیده: موضوع این شماره از «یادداشت‌های شاهنامه» دو لغت دیناور و خویشکار است. شارحان شاهنامه، تا آن جا که نویسنده حاضر می‌داند، درباره معنی و ضبط این دو کلمه سخن دقیق نگفته‌اند و اگر بعضی سخن درستی گفته باشند، رأی ایشان در سخنان نادرست دیگران گم شده است. دیناور گونه‌ای از کلمه دینور است و خویشکار همان کلمه آشنای کتاب‌ها و رساله‌های پهلوی به معنای «وظیفه‌شناس» و «درستکار» است و به خلاف سخن بعضی نسبتی با خیش، ابزار کشاورزی معروف، البته ندارد. سعی شده است این دو نکته به شواهدی از نوشته‌های فارسی و پهلوی مستند و مستدل شود.

کلیدواژه‌ها: شاهنامه، فرهنگ‌نویسی، ریشه‌شناسی، ادبیات پهلوی، دیناور، خویشکار.



پروہشکاه علوم انسانی ومطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

به یاد دکتر شهرام آزادیان (۱۳۵۱-۱۴۰۲)

در این‌که شناخت زبان پهلوی، خاصه مفردات و اصطلاحات آن، در شناخت لغات شاهنامه به کار می‌آید البته تردید نیست. راست است که آشنایان به زبان‌های پیش از اسلام در استفاده از آگاهی‌های خود از آن زبان‌ها برای حل بعضی از مسائل شاهنامه‌گاه ممکن است افراط کرده باشند و بعضی نیز بی‌آن‌که سررشته‌ای در آن زبان‌ها داشته باشند شروع شاهنامه‌خود را از اغلاط پرشمار آکنده‌اند (نمونه‌آن شرح‌آقای دکتر کزازی)، ولی غیر آشنایان با آن زبان‌ها نیز گاه سهم شناخت زبان‌های پیش از اسلام را در دانستن زبان فارسی و لغات آن در ادوار نخستین آن نادیده گرفته‌اند. در شناخت صورت و معنای دو لغتی که این‌جا موضوع بحث ماست رجوع به متون پیش از اسلام حائز اهمیت است، بلکه ضروری است.

دیناور

از جمله موارد استعمال کلمه دین‌آور (به املائی معمول مصححان) در شاهنامه بی‌نی است از داستان منوچهر (شاهنامه، دفتر یکم، ص ۱۸۱):

ز هر کشوری موبدی سالخورد
پژوهید هر چیـز و هر چیز راند
ستاره‌شناسان و دین‌آوران
سواران و گردان و کین‌آوران

گرچه در شاهنامه دین‌آور به معنای «رسول و پیامبر» کاربرد دارد،^۲ در این بیت دین‌آور پیدا است که به معنای «آورنده دین» نیست. این را از جمله آقای دکتر رواقی دریافته، آن‌جا که در فرهنگ شاهنامه (ج ۱، ص ۱۱۸) در تعریف لغت نوشته است: «دانا و دانشمند دین؛ عالم و موبد و پیشوای دینی». با این حال، نکته‌ای دیگر نیز هست که از آن نیز باید یاد کرد. دین‌آور در این معنی تحوّل‌ی ثانوی از معنای اصلی کلمه نیست، بلکه کلمه‌ای دیگر است. همچنانکه کین‌آور در مصراع دوم به احتمال قوی، بلکه به قطع، برابر است با کیناور، که گونه‌ی دیگر کینور است،^۳ دین‌آور نیز املائی

۱. شواهد از چاپ اول شاهنامه دکتر خالقی (در جلد ششم و هفتم با همکاری دکتر محمود امیدسالار و ابوالفضل خطیبی) در ایران است، ولی چاپ دوم نیز محل رجوع بوده است:

شاهنامه، به تصحیح جلال خالقی مطلق، ۸ جلد (به انضمام ۳ جلد یادداشت‌های شاهنامه)، تهران، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۶؛ شاهنامه، به تصحیح جلال خالقی مطلق، ۴ جلد (به انضمام واژه‌نامه)، تهران، سخن، ۱۳۹۴.

۲. رجوع شود به لغت‌نامه دهخدا، ذیل لغت؛ علی رواقی، فرهنگ شاهنامه (تهران، فرهنگستان هنر، ۱۳۹۰)، ج ۱، ص ۱۱۸.

۳. راست است که کین‌آوردن در شاهنامه کاربرد دارد (فرهنگ شاهنامه، ج ۲، ص ۱۸۳۳)، ولی استعمال کلمه کین‌با فعل آوردن احتمالاً ثانوی و حاصل تجزیه دوباره (reanalysis) کلمه کیناور است. اینکه نخستین ناسخان شاهنامه، به واسطه تصور اشتقاق عامیانه، دیناور را نیز مشتق از دین و ماده مضارع آوردن تلقی کرده باشند البته چیزی است بسیار محتمل و همین را با درجه‌ای کمتر در مورد شخص سراینده شاهنامه نیز می‌توان گفت.

نادرست دیناور است و دیناورگونه^۴ دیگر کلمه^۵ دینور. می‌دانیم که پسوند - اؤر در چندین کلمه گونه^۶ دیگر پسوند - وراست، مانند تناور، جگراور، دلاور، و گنداور.^۴ حال می‌گوییم که دینور نیز در شاهنامه شواهدی دارد؛ از جمله در این بیت از داستان منوچهر (دفتر یکم، ص ۱۶۲):

هرآن دینورِ سوری کاو بر این دین بود
ز یزدان و از منوشش نفرین بود

در این بیت دینور به معنای «دیندار» و «مؤمن به دین (هر دینی)» است. اما در بیتی از داستان یزدگرد شهریار، آن جا که موبدان ماهوی را پند می‌دهند که از کشتن شاه بپرهیزد، کلمه یک بار در معنای «موبد» (یا شاهد «زاهد» یا «موبد زاهد») به کار رفته است (دفتر هشتم، ص ۴۵۸):

یکی دینوری (بدل‌ها: دینور) بود یزدان پرست
که هرگز نبردی به بدکار دست

که هرمزد خُزاد بُد نام اوی
به دین اندرون بود آرام اوی

این دو معنای مختلف کلمه نباید سبب تردید یا تشویش خاطر ما شود، زیرا اولاً از ساخت دستوری کلمه هر دو معنی ممکن است به دست آید و ثانیاً در زبان‌های ایرانی میانه نیز نظیر این کلمه هر دو معنی را دارد. آنچه معروف است و یادآوری آن در این جا لازم است کلمه (یا به تعبیر بهتر اصطلاح) *dēnwar* و *dēnāwar* در متون مانوی است^۵ که به معنای فرقه‌ای خاص از مانویان ماوراءالنهر در اندک نوشته‌های عربی و فارسی نیز معروف است: دیناوریه و دیناوران. دیناور، که با اندک اختلافی در تلفظ در متون مانوی به زبان‌های فارسی میانه و پهلوی اشکانی و سغدی استعمال داشته و چند قرن بعد از تأسیس دین مانی گروهی از مانویان شرق آن را عنوان خاص فرقه خود کرده‌اند، در اصل به معنی طبقه^۶ خواص مانویان («گزیدگان») به کار می‌رفته است، ولی شواهدی نیز از متون آنان به دست است که معنای کل جماعت مانویان، از خواص و عوام، را می‌رساند. از طرف دیگر، دینور (*dēnwar*) نیز به معنای مؤمن مانوی در شاپورگان مانی شواهد معتنا به دارد و دینوری (*dēnwarīh*)، که اسم آن است، در عین حال معنای طبقه^۶ خواص مانوی را نیز دارد، و به این ترتیب بلحاظ لفظی تردید نیست که دو لغت دینور و دیناور در متون مانوی هر دو معنای خاص و عام را داشته‌اند.^۶ همین در مورد دینور و دیناور شاهنامه نیز صادق است، الا این که دیناور در معنای «دیندار» در شاهنامه ظاهراً وجود ندارد. آنچه باعث برآزمیانی رفتن دیناور به معنای «روحانی» (که لاقلاً یک شاهد در شاهنامه دارد) و «دیندار» شده این بوده که

۴. در این باره پیشتر در همین یادداشت‌ها شرحی آورده‌ایم و این جا محتاج به تکرار آن نیستیم: «یادداشت‌های شاهنامه ۲»، آینه پژوهش، ۱۹۶، ص ۱۵۸.

۵. در پهلوی زردشتی نیز دینور گاهی معنای روحانی دارد؛ مثلاً رجوع شود به شایست نشایست، فصل هشتم، فقره ۳. ارجاعات به این کتاب در این مقاله به این چاپ است:

کتابیون مزداپور، شایست ناشایست، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۹.

۶. درباره این کلمات متون مانوی و درباره دیناوریه رجوع شود به: ورنرز و ندرمان، «دیناوریه»، دانشنامه ایرانیکا، ج ۸، صص ۴۱۸-۴۱۹.

اهل زبان از همان ادوار قدیم این کلمه را به دین و مادهٔ مضارع از فعل آوردن تجزیه کرده بوده‌اند و چون دین آور به معنای «رسول» نیز با آن اشتراک لفظی پیدا می‌کرده، بیرون رفتن آن از دایرهٔ لغات زبان قطعی شده است.

خویشکار

پاول هرن در اوایل قرن نوزدهم میلادی در اساس اشتقاق فارسی خود^۷ در ذیل کلمهٔ خویش از خویشکار نیز یاد کرده و گفته است که در شاهنامه، مانند متون پهلوی، معنای خویشکار «کوشا» و «درستکار» است. در این جا دلایلی خواهیم آورد که این سخن درست است و محققان بعدی، تا آن جا که نویسندهٔ این سطور می‌داند، کمابیش از آن غفلت کرده‌اند. نخست شواهد شاهنامه:

کنم چاه آب انـدر او صد هزار نشانم به هر چاهسـاز اند دار

بخشـم ز گنج درم صد هزار به درویش و بر مردم خویشـکار^۸

آقای دکتر خالقی در شرح این بیت (ج ۱۰، ص ۲۴۵) گفته است که کلمه را به معنای «برزگر» دانسته‌اند، ولی در این جا «پارسا» محتمل تر است. همین تردید را در واژه‌نامهٔ چاپ جدید نیز می‌توان دید، هر چند پیدا است که شارح به معنای «پارسا» مایل تر است: در این جا هر دو معنی «برزگر» و «پارسا» در برابر کلمهٔ خویشکار آمده و هر دو با علامت استفهام مشخص شده، ولی مردم خویشکار به «مردم پارسا» تعریف شده است. دو شاهد دیگر کلمه در شاهنامه از داستان اسکندر و نوشین روان است (دفتر ششم، ص ۱۲۰؛ هفتم، ص ۲۹۴). مضمون دو بیت اختلاف دارد و احتمالاً فرق ظریفی نیز در معنای کلمهٔ خویشکار در دو بیت باشد:

به سـالی ز دینار من صد هزار بخشـم بر مردم خویشکار

همان خوش‌منش مردم خویشکار نباشد به چشم خردمند خوار

مصححان چاپ مسکو این کلمه را خویشکار خوانده‌اند و مرحوم عبدالحسین نوشین، که خود از شمار آن مصححان بوده، و آقای دکتر رواقی معنای این کلمه را در فرهنگ‌های خود «کشاورز»

۷. این جا به ترجمهٔ فارسی آن رجوع می‌دهیم که آسان‌یاب تراست و حاوی حواشی مترجم و انتقادات هاینریش هوبشمان نیز هست:

پاول هرن، فرهنگ ریشه‌شناسی فارسی [به همراه انتقادات هاینریش هوبشمان و حواشی مترجم]، ترجمهٔ جلال خالقی مطلق (اصفهان، مهرافروز، ۱۳۹۴)، صص ۲۰۵-۲۰۶.

۸. دفتر پنجم، ص ۲۰۰. در چاپ مسکو (ج ۶، ص ۱۵۳) چنین آمده:

به شـخی که کرگس براو نگردد بدو گورو نخجیرپی نسپرد

کنم چاه آب اندراو صد هزار توانگرکنم مردم خویشکار

نوشته‌اند.^۹ این که در بعضی فرهنگ‌های قرون گذشته، مانند برهان قاطع،^{۱۰} همین را در معنای لغت آورده‌اند در این استنباط این محققان بی‌اثری نبوده است. اما اشکالی که هرن در همان جا بر این معنای فرهنگ‌های فارسی کرده همچنان وارد است؛ هرن گفته است که خیش به معنای «گاو آهن»، که لا بد آن باعث این تصوّر فرهنگ‌نویسان شده که خویشکار معنای «کشتکار» دارد، در فارسی به املای خویش نوشته نمی‌شود. آنچه مترجم کتاب در همان جا در برابر رأی هرن گفته است که در ارداویرافنامه فارسی خویشکاری معادل خیشکاری و به معنای «کشاورزی» است و بنابراین خیش به املای خویش نیز بی سابقه‌ای نیست البته درست نیست، زیرا که در بیت مورد استناد از ارداویرافنامه^{۱۱} خویشکاری به معنای «کوشایی» و «کار و زحمت» است، چنانکه در این ابیات شاهنامه نیز خویشکار به معنای «کوشا» است و مصداق آن کسی است که از عرق جبین و کدّ یمین خود روزی حلال به دست می‌آورد ولو آنکه بی چیز و درویش باشد. این معنی و معنای دیگری که در لفظ هست و از آنها یاد خواهیم کرد از پیش به معنای «درستکار» توسعه یافته بوده است، به شرحی که در سطور بعد خواهد آمد.

آنچه مؤید معنای «درستکار» (و «نیکوکار» و «صالح» و معانی مشابه) در فارسی است در وهله اول شواهدی است که از بعضی ترجمه‌های قدیم قرآن به دست می‌آید:^{۱۲} تعفّف در شواهد فرهنگنامه قرآنی یک باره به «خویش کاری» ترجمه شده است (ج ۲، ص ۵۰۳) و مخصّصات، به معنای «زنان پاکدامن»، در همان ترجمه از قرآن به «خویش کاران» نقل شده (ج ۴، ص ۵۰۳).^{۱۳} در یک نسخه از تفسیر سوراآبادی، که مبنای تصحیح مرحوم یحیی مهدوی و مهدی بیانی بوده، نیز یک شاهد از خویشکاری در ترجمه اصلاح و یک شاهد از خویشکار در ترجمه مصلح هست که در عرض همان شواهد فرهنگنامه قرآنی قرار می‌گیرد:^{۱۴}

۹. عبدالحسین نوشین، واژه‌نامک (تهران، معین، ۱۳۸۶)، ص ۲۰؛ رواقی، فرهنگ شاهنامه، ج ۱، ص ۹۵۵. در زمان تحریر این نوشته به چاپ اصلی واژه‌نامک دسترس نبود.

۱۰. رجوع شود به لغت نامه دهخدا، ذیل خویشکار.

۱۱. بیت این است:

کز آبادانی و از خویشکاری بدین سان شادمانش بیش داری

۱۲. شواهد از فرهنگنامه قرآنی است: محمد جعفر باحقی و دیگران، فرهنگنامه قرآنی، ۵ جلد، مشهد، آستان قدس، ۱۳۷۲-۱۳۷۴.

۱۳. خوش کاران نیز که در همان صفحه و از ترجمه قرآن دیگری نقل شده همین لغت است که تصحیف شده، چنانکه خوش کاری در ترجمه تحصّن (ج ۲، ص ۴۲۱)، نیز تصحیف خویش کاری است. آنچه در ذیل فرهنگ‌های فارسی (علی رواقی و مریم میرشمسی، ذیل فرهنگ‌های فارسی (تهران، هرمس، ۱۳۸۱)، ص ۱۵۳) آمده به احتمال قوی نادرست است.

۱۴. ترجمه و قصه‌های قرآن از روی نسخه موقوفه بر تربت شیخ جام مبتنی بر تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری، به تصحیح یحیی مهدوی و مهدی بیانی (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۸)، ج ۱، صص ۱۴۷، ۳۹۴؛ مقایسه شود با ذیل فرهنگ‌های فارسی، ص ۱۵۶ (ولی معنایی که در آن فرهنگ آمده نادقیق است: «دوستی، صلح و صفا، نیکی»).

خبر و نیکی نیست در بسیاری از راز ایشان، مگر در راز آن کس که بفرماید به دهشی یا به نیکوئی یا به خویشکاری میان مردمان.

و نشاید که خدای تو هلاک کند شهرها را به ویداد، و مردمان آن بسامان و خویشکاران باشند.

دو شاهد^{۱۵} از سیر الملوک منسوب به نظام الملک طوسی نیز معنایی در همین حدود «درستکار» یا «صالح» دارند، نه «به خود مشغول» که در تعلیقات تصحیح هیوبرت دارک آمده است، مخصوصاً که معطوف است به معانی «صالح» و «نیکی» که در سطور قبل گذشت:^{۱۶}

باید که پس از این با خلق خدای عزّوجلّ نیکو روید و رعایا را سبک بار دارید و
ضعیفان را میازارید و دانا آن را حرمت دارید و با نیکان بنشینید و از بدان بپرهیزید
و خویشکاران را میازارید.

مردمان کرمان همه ستّی و به صلاح باشند و خویشکار.

همین را می‌توان در مورد شاهی از عتبه الکتبه گفت که جز شاهد دوم سیر الملوک، یکی از شواهد شاهنامه را نیز به یاد می‌آورد:^{۱۷}

رعایای جوین علی العموم درویشانی خویشکار و دعاگوی دولت و به دل و جان
نیکخواه و نیک رعیتند.

حال که حدود معنایی خویشکار و درستکاری در متون فارسی به دست آمد، و آن «نیوکاری» و «درستکاری» و «وظیفه‌شناسی» و «کوشایی»^{۱۸} و «پاکی» است، می‌توان شواهدی از متون پهلوی را نیز نقل کرد.^{۱۹}

۱۵. سه شاهدی که از این پس می‌آید برگرفته از پیکره عمومی فرهنگستان زبان و ادب فارسی است.

۱۶. سیر الملوک (سیاست‌نامه)، به تصحیح هیوبرت دارک (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۰)، صص ۴۵، ۸۹. در چاپ مرحوم دکتر شعار معنای درست کلمه آمده است: «وظیفه‌شناس، پارسا». آنچه در تعلیقات چاپ آقای دکتر عابدی هست نیز دقیق نیست، چون خویش‌کار صورتی از خوش‌کار فرضی نیست، و انتقادی که از آن کرده‌اند درست است. منتقد به ارتباط کلمه با خویشکاری پهلوی توجه داده و آن را به «وظیفه‌شناس» معنی کرده، ولی با وجود ذکر شواهدی در تأیید رأی خود، ظاهراً ضروری ندانسته که از خویشکار شاهنامه یاد کند: علی‌رواقی، «ارزیابی سیر الملوک»، آینه پژوهش، ش ۱۹۹، صص ۱۵۱-۱۵۲. این مقاله بعد از تحریر نوشته حاضر به نظر نویسنده رسید.

۱۷. عتبه الکتبه، به تصحیح محمّد قزوینی و عباس اقبال (تهران، افست اساطیر، ۱۳۸۴)، ص ۱۶۶.

۱۸. معنای «وظیفه‌شناسی» و «کوشایی» را که ممکن است از ظاهر شواهد واضح نباشد می‌توان به کمک شواهدی از متون پهلوی که نقل خواهد شد مسلم دانست. معانی «درستکار» و «متدّین»، که در لغت‌نامه دهخدا، ظاهراً به پیروی از حواشی دکتر معین بر بهان قاطع، آمده، به این معانی نزدیک است.

۱۹. شواهد x³eskār و مشتقات آن در متون پهلوی فراوان است. این جا به ذکر چند شاهد که از منابع آسان‌یاب‌تر استخراج شده اکتفا می‌شود. در ذکر دو سه شاهد، هر جا که معنی عبارات اقتضا کرده، حرف عطف و کسره

معنای معروف کلمهٔ خویشکاری ($x^w\text{ēškārīh}$) پهلوی «وظیفه»، «وظیفهٔ طبقاتی»، «انجام وظیفه»، و «وظیفه‌شناسی» است؛ مثلاً در بندهشن (و بعضی متون دیگر) وظایف یک یک ایزدان به همین لفظ برشمرده شده است و از آن جمله در مورد بهمن امشاسپند گفته شده است: *Vahman x^wēškārīh handēmāngarīh*.

وظیفهٔ بهمن این است که حاجب درگاه (الهی) باشد.

این معنای معروف، که اعم است از وظایف ایزدان و مخلوقات مادی و وظایف و تکالیف مردمان، خاصه تکالیف دینی آنان، این‌جا لازم نیست که ما را به خود مشغول دارد، چون در غالب متون پهلوی می‌توان شواهدی برای آن یافت. اما از همین معنای وظایف و تکالیف دینی و شغلی،^{۲۰} به مرور معنای «کوشایی» و «درستکاری» و «نیکوکاری» و در آخر «پاکدامنی» و «عفاف» نیز بیرون آمده است. توجه به این شواهد منظور ما را روشن خواهد کرد.

الف. در بعضی عبارات متون پهلوی خویشکاری و کوشایی (*tuxšāgīh*)، که خود متضاد از گهانی و کاهلی است، دو فضیلتند که به هم عطف شده‌اند، مانند این عبارت از دینکرد نهم (فصل هفتم از سودگر نسک، فقرهٔ ۶):^{۲۱}

x^wēškārīh ud tuxšāgīh ud hunsandih ...

به علاوه، «کوشا بودن در خویشکاری» (*tuxšāgīh pad x^wēškārīh*) نیز مضمونی است که در متون پهلوی در چند جا تکرار شده است.^{۲۲} عطف این مفاهیم به هم یا نشان می‌دهد که خویشکاری از پیش معنایی نزدیک به کوشایی گرفته بوده یا آنکه بر اثر هم‌نشینی، معنای خویشکاری به معنای کوشایی نزدیک شده بوده است. از طرف دیگر، در عبارت «کوشایی در خویشکاری» معنای خویشکاری همان وظیفه و تکلیف دینی و شغلی درست و مشروع است. پس خویشکار کسی است که این وظیفه را درست به جا می‌آورد و در گزاردن آن کوشاست.

ب. از اوصاف فرزند نیکویی هم خویشکاری است. از جمله در این عبارت از روایت پهلوی (فصل

اضافه را افزوده یا کاسته ایم. از جهت تصحیح انتقادی متن‌ها این کار خالی از مسامحه نیست، ولی به سبب مسامحهٔ کاتبان در کاستن و افزودن این دو تکواژ در سراسر نسخه‌های پهلوی، چنین کاری در چنین نوشته‌هایی آسیبی به متن نمی‌زند. آوانویسی در موارد معدود با شیوهٔ مرسوم اختلاف دارد.

۲۰. یادآوری باید کرد که خویشکاری در درجهٔ اول وابسته است به «پیشهٔ» فرد. معنای اصلی پیشه طبقهٔ اجتماعی است.

۲۱. نقل از احمد تفضلی، تصحیح و ترجمهٔ سودگر نسک و ورشت مانسر نسک از دینکرد ۹، به کوشش ژاله آموزگار (تهران، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۹۷)، صص ۴۰-۴۲. در دینکرد سوم نیز شواهدی از این عطف خویشکاری به کوشایی هست، ولی چون یافتن شواهد از آن متن دشوار است و از آن متن منقح مصححی نیز درست نیست، از آن شواهد می‌توان گذشت. با این حال، به کمک پیکرهٔ متون پهلوی آقای شروو نویسنده توانست چند شاهد از آن متن را بررسی کند، از آن جمله شواهد صفحات ۳۱۲ و ۳۱۴ و ۳۴۷ از چاپ مدن را.

۲۲. از جمله در شاپیست نشایست، فصل سیزدهم، فقرهٔ ۸؛ دینکرد سوم، ص ۳۴۱ از چاپ مدن (شاهد دوم از پیکرهٔ آقای شروو).

سوم، فقره ۸) در حق کسی که نیکی کند گفته شده که «از او فرزند ادب آموختن خویشتکار^{۲۳} عادل بزاید»^{۲۴}:

u-š frazand ī frahixt ī x^wēškār ī dādistānig aziš zāyēd.

ج. در عبارتی معروف از «اندرزپوریوتکیشان»^{۲۵}، در ضمن برشمردن فرایض و وظایف مؤمنان، خویشتکاری به frēzbānīh، یعنی «فرض، فریضه»، عطف شده است و چنین گفته شده که «عمل و وظیفه و فریضه من این است که هر مزد را هست و ازلی و ابدی و لایتناهی و منزه بشناسم و خداوندی (مُلک ؟) او را همیشگی بدانم ...»

u-m varzišn ud x^wēškārīh ud frēzbānīh ēn ku/kū Ōrmazd pad astīh, hamē-būdīh, hamē-bavēdīh ud anōšag-x^wadāyīh ud akanāragīh ud abēzagīh ... mēnīdan.

د. ضد خویشتکاری a-x^wēškārīh است. شناخت حدود معنای این ضد معنای خویشتکاری را نیز روشن تر خواهد کرد؛ مثلاً در عبارتی از شایست نشایست (فصل پانزدهم، فقره ۹)، «ناخویشتکاران» به «ستمگران» (stahmagān) عطف شده، یعنی «عادلان و ظالمان»، و در جای دیگر از همان فصل (فقره ۲۷) توصیه کرده که گیاه را نشکنند که «بیداد» است و میوه آن را به «ناخویشتکاران» و «بدان» ندهند. این ملازمت معنای «ناخویشتکاری» و «بیداد» و «بدی» معلوم می‌کند که خویشتکاری نیز در معنی نسبتی با نیکی و عدل دارد.

در عبارتی از «اندرز آذرباد مارسپندان» (فقره ۱۰۸)،^{۲۶} آذرباد فرزند خود را پند می‌دهد که از دزدی و ناخویشتکاری پرهیزد و نیکی کند، زیرا که هر که نیکی کند پاداش ببیند و هر که گناه کند پادفراه یابد. از این جا نیز معلوم می‌شود که معنای خویشتکاری در متون پهلوی چیزی بیش از «وظیفه‌شناسی» است که معمولاً در ترجمه‌های این متن‌ها یا در فرهنگ‌های لغت نوشته‌اند. در این عبارت ظاهراً مقصود گوینده به دست آوردن مال از راه مشروع است.

در عبارتی از دینکرد نهم (فصل نوزدهم و رشتمانسر نسک، فقره ۴؛ چاپ تفضلی، ص ۲۵۵) ناخویشتکاری از صفات مرد نادانی شمرده شده که خشم و رشک بر او غالب است و گوینده نیکان را از دوستی او پرهیز داده است:

... duš-xrad ī a-fražanag ud a-x^wēškār kī xašm ud arašk padīš abarvēz.

از این جا نیز گویا باید دریافت که خویشتکاری با پرهیزگاری و خویشتنداری و تقوی نسبتی دارد.

۲۳. در این عبارت، خویشتکار معنای «نیکوکار» و «صالح» یا «وظیفه‌شناس» دارد.

۲۴. نقل از مهشید میرفخرایی، روایت پهلوی (تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۰)، ص ۲۶.

۲۵. متون پهلوی، به جمع و تصحیح جاماسپ آسانه (بمبئی، ۱۸۹۷-۱۹۱۳)، ص ۴۲.

۲۶. نقل از متون پهلوی، ص ۶۷.

در عبارتی از کارنامه اردشیر بابکان،^{۲۷} اردشیر پسرش شاپور را سرزنش می‌کند که از او پنهان داشته که فرزندی شایسته چون هرمزد دارد و او را به صفت $a-x^w\text{ēškār}$ خطاب می‌کند، یعنی چیزی در حدود «ای ناخلف»، «ای نادرستکار».

ه. معنای «عفیف» و «پاکدامن» نیز از معانی کلمه خویشکار پهلوی بوده است. شاهی از ارداویراف نامه این معنی را آشکار می‌کند و آن وصف پادفراه روان زنی است در دوزخ که از جز شوهر خویش، «از راه نامشروع» و «بغیر تعفف» ($a-x^w\text{ēškārīhā}$)، بار گرفته است:^{۲۸}

$ruvān\ \bar{i}\ \bar{o}(y)\ druvand\ zan\ kī\ az\ mard\ \bar{i}\ kasān\ a-x^w\text{ēškārīhā}\ \bar{a}bustan\ būd.$

از این همه پیدا می‌شود که معنای خویشکار شاهنامه تقریباً همان است که پاول هرن گفته است: «وظیفه شناس»، «کوشا» و «درستکار»، ولو تنگدست و درویش، که تنگدستی و درویشی او موجب کاهلی و ترک کار و کوشش نیست. این معانی از آن معنای اول، که ادای وظیفه و گزاردن تکلیف است، بیرون آمده‌اند.



۲۷. کارنامه اردشیر بابکان، به تصحیح بهرام گورانکلساریا (بمبئی، ۱۹۳۵)، ص ۹۴.
۲۸. ارداویراف نامه، به تصحیح و ترجمه فیلیپ ژینیو، ترجمه ژاله آموزگار (تهران، معین و انجمن ایرانشناسی فرانسه، ۱۳۷۲)، صص ۱۴۰-۱۴۱.